

مهر □ سرخ:

از دل اسطوره و تاریخ تا آستان □ فرداها

نمایش «مهر □ سرخ» که دو سه سالی در جریان ساخته شدن بود سرانجام در روز شنبه پانزدهم ماه اوت سال 2015 در سالن تئاتر مندل لوئیس دانشگاه کالیفرنیا در سن دیگو به اجرا درآمد و از بخت نیک من هم در میان حاضران بودم و آن را دیدم.

برای شاگرد حرفه ای شعر فارسی این نمایش معنائهائی فراسوی بازیگری و روایت پردازی نیز در بر دارد، و من در خلال یک ساعت و نیمی که چشم به صحنه دوخته بودم این معناها را لایه به لایه در ذهن مرور می کردم. ژرف ترین این لایه ها البته بر اسطور □ فرزندکشی رستم پهلوان بی همانند شاهنامه استوار است، و دست اندکاران نمایش با فرافکندن بخش هائی از متن داستان شاهنامه بر پرده های سفیدی که از سقف تا کف صحنه آویخته شده بود درک بسند □ خود را از این ارتباط اساسی به بیننده منتقل می کردند. از سوی دیگر در بسیاری از موارد روایتگری ترجم □ انگلیسی آنچه بر زبان راوی یا بازیگران جاری می شد بر بالای صحنه نقش می بست، که این نشان □ قصد دست اندر کاران بود که این داستان، که در اساطیر هزاران سال □ فرهنگ ایران ریشه دارد، برگ و بار امروزی خود را به ذهن و ضمیر بینندگان آمریکائی قرن بیست و یکم، که شاید هیچ آگاهی از اسطوره های ایرانی و شعر فارسی ندارند، نیز برساند.

راوی داستان، نقال برجست □ شاهنامه گردآفرید، با بازخوانی استادان □ فراز هائی از داستان و در آمیختن کلام فاخر فردوسی با نقل مجلسی گونه هائی از داستان به شیو □ نقلان چایخانه های ایران از سوئی بیننده را گام به گام از دهلیز سرشار از دلهر □ تراژدی مهیب فرزند کشی در اساطیر ایران باستان می گذراند و، از سوی دیگر، با مرور بر بخش هائی از شعر بلندی به نام «مهر □ سرخ» که از واپسین سروده های شاعر فقید معاصر سیاوش کسری

بود آن را به رویدادهای سیاسی ایران امروز پیوند می زد. و در این میان نوای موسیقایی تلفیقی گویائی پس زمین □ این همه را گام به گام و نت به نت، گاه به نجوایی نرم و گاه به فریادی رسا، می سرود. بیش از هر چیز، اما، توجه بیننده به پیچ و تاب های موزون و پرمعنائی بود که با حرکت بدن بازیگران بر میدانک تئاتر نقش می بست. و همان جا بود که من، خیره در جریان تبدیل داستان دردناک پسرکشی در متنی هزار ساله و حدیث فریب خوردن آرمانخواهانی آبدیده در فرایندی انقلابی در ایران معاصر، به توان حیرت آور کارگردانی کاردان پی بردم که سرانجام انگار می گفت آنچه سرانجام جهان را رقم خواهد زد عشق است و بس. و شگفتا که این همان سخن فردوسی است آنجا که در خود داستان، در اندیشیدن به پدر و پسری که غافلانه کمر به کشتاری شرمبار بسته اند، می گوید: «از این دو یکی را نجنبید مهر/خرد دور بد مهر نمود چهر».

داستان رستم و سهراب هم از آغاز «پر آب چشم» و براگیزند □ خشمی بهنگام و بجا در دل خوانند □ شاهنامه توصیف شده و از آغاز سنت نقالی در درازای پانصد سال گذشته شنوندگان داستان های نقالان و شاهنامه خوانان آن را از شگفتی های روایت های شاعران □ شاهنامه یافته اند. اما شاید بتوان گفت که نقش مهر □ سرخ در این داستان به گونه ای که شاعر معاصر ایران سیاوش کسرایی آن را رقم زده بر ذهن و ضمیر دل آشنایان این حکایت ننشسته است. کسرایی، که افکار آرمانخواهانه اش هم از جوانی او را به سوی سوسیالیزم کشانده بود، سرانجام غروب غم آور آرمان های خود را در کسوت نوعی نظام سیاسی که از انقلاب اخیر مردم ایرانیان سر بر کرد به رأی العین دیده و تا مغز استخوان حس کرده بود. به همین دلیل هم بود که سرانجام در چرخشی نا منتظر راه خود را از رفیقان و هم مسلکان پیشین خود جدا کرد و با این سروده هشدار ی لازم به آرمان خواهان آیند □ ایران داد تا بلکه راه را از بیراهه بهتر بشناسند.

و این همه در روایتی که لحظه به لحظه در برابر چشم من جان می گرفت حکایت انباشت این تجرب □ تاریخی بود که فراخواندن آیندگان به خرد، آن سان که فردوسی در شاهنامه وجه □ همت خود می کند یا به عبرت، آن سان که سنت نقالی بر اساس داستان های شاهنامه پی می گیرد، یا حتی به تأمل، یعنی همان راهی که کسرایی پیش پای جوانان زمان □ خود می گسترده، کار ساز نیست، یا نبوده است، چرا که آمل و امیال دیگری نیز در سرشت آدمی نهاده شده که بلندپروازی سهراب جوان و نیاز کور رستم به پیروزی از جلوه های ویرانگر آنند. و در برابر این شوریده سری های مهار نشدنی مفهوم مهر را داریم که در کسوت دو زن - یعنی تهمین و گردآفرید - در نمایش به صحنه می آیند و هر یک به گونه ای مهر می ورزند و عشق می سازند، ولی در نهایت در زیر چرخ خردکنند □ قهرمانی و بار زورآوری

خرد می شوند و دست از تلاش بر می دارند یا، چنان که رستم یا کیکاووس یا خمینی یا هر آن جنگجوی مردسالار دیگری اراده می کند، تاریخ را رقم می زنند.

و در همین جاست، درست در همین نقطه، که کارگردان نمایش «مهر □ سرخ» انگشت تأکید را بر عواطف لطیف انسانی آدمی می گذارد و نه بر شور حماسی و کنش های پهلوانی. و نمایش آنجا در چشم دل تماشاگر معنای نهائی نمایش امروزی را می یابد که تهمینه در رقصی زیبا و اغواگر عشق خود را به رستم به نمایش می نمایاند، ولی رستم غافلانه روز بعد از او جدا می شود، بی آن که پاسخی بایسته به این عشق بدهد. و در همین جاست، درست در چنین نقطه ای از سیر بی خردی نیز که سهراب میل مردان □ خود را به عشق ورزی با گردآفرید به نمایش می گذارد، ولی از او جز دست ردی بر سینه □ خود نمی بیند، آن هم به دلیل بیگانه بودن موهوم نژادش. هرگاه فکر کنیم که رستم می توانست، اگر می خواست، زاده شدن فرزند خود را ببیند و مهر او را به دل بگیرد، می توانست اگر می خواست رشد حیرت انگیز فرزندش را شادانه به تماشا بنشیند، و اگر معیار دوستی و دشمنی اش چیزی جز ایرانی در برابر تورانی می بود پایان داستان به گونه ای دیگر رقم می خورد. و باز هرگاه بیاندیشیم که گردآفرید و سهراب مهر، و نه جنگاوری و زرآزمائی، را راهنمای کردار خود می کردند داستان می توانست پایان دیگری داشته باشد، آنگاه مفهوم مهر را، در هم □ جلوه ها و تجلیاتش در می یابیم.

دربار □ نمایش مهر □ سرخ، بینش کارگردانش و کار بازیگرانش سخن بسیار می توان گفت. نکته □ درخور دیگری در این اجرا که نظر مرا به خود کشاند و در نهایت به همان اندازه □ شیو □ روایتگری برایم اهمیت یافت مربوط می شود به سبک راه و رفتار آفرینی و رقص پردازی و بازی آوری. در تمام لحظاتی که چشم به صحنه دوخته بودم و می کوشیدم از دیدگاه سبک شناختی کلاف نهتوی روایتگری، سخن سازی و رقص پردازی را در شیو □ کار به پیشینه های تاریخی شان وصل کنم، این پرسش در ذهنم جابجا می شد که این کار در تداوم رقص سنتی و کلاسیک فرهنگهای ایرانی بیشتر می گنجد یا در سنتی که در فرهنگهای غربی از اپرا به باله و از باله به انواع رقص های مدرن می رسد. در اینجا بود که سرانجام تلفیق هنرمندانه ای را در کار شاهرخ مشکین قلم، گردآفرید، آیدا ساکی، میریم پرتس و افشین مفید دیدم که مرز شکنانه از محدوده های قومی و ملی می گذشت تا بار امانت تجربه تاریخی دیرینی را به سرمنزل نوعی از بیان هنری امروزی برساند که نه مرز می شناسد، نه هنر را در ترازوی ملی یا منطقه ای می پذیرد. شکسپیر درست می گوید: جهان به تمامی تماشاخانه است و انسان دستکاری در نمایش زندگی که تنها به دید □ حیرت در او می توان نگریست.